

□ ایران که در ملتقای آسیا، اروپا و آفریقا - یعنی معبر سه قاره‌ی مهم گره‌ی خاک - قرار دارد، به درازنای سرگذشت پر ماجرای انسان جست‌وجوگر همواره از سوی زردپوستان آلتایی، سمرتها، سکاها، هونها یا هیاطله از مشرق و شمال شرقی، و از مغرب به وسیله‌ی یونانیان و رومی‌ها و عثمانی‌ها و اعراب و از آن پس توسط مغول‌ها و تیموریان مورد تاخت و تاز قرار گرفته است. این هجوم‌های وحشیانه، همراه با خون‌ریزی و قتل‌عام و فتنه و آشوب و ویرانی و دربه‌داری و پریشانی اجازه نمی‌داده‌اند که مردم شوربخت زادگاه ما زندگی جمعی خویش را به آسودگی خیال و جمعیت‌خاطر در مسیری ممتد و بی‌وقفه و گسست، ادامه دهند. به همین جهات تاریخ سیاسی و اجتماعی ما به ریسمانی پاره، پاره و گسیخته می‌ماند پر گره، موجب حیرت و تأسف روندگان این راه طولانی!

مهرداد جوان‌بخت، پوینده و پژوهنده‌ی مسیر درشتناک چندین هزاره‌ای قوم ایرانی، گزارش می‌دهد:

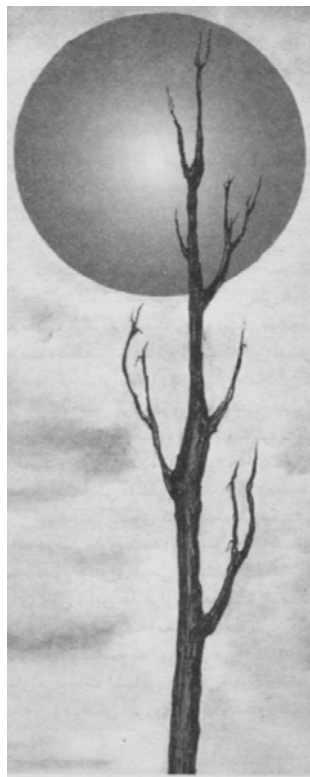
«یکی از دیگر اشکالات تاریخ ایران این است که به حدی تکه‌تکه شده که گویی ادواری جدا از هم و کاملاً بی‌ارتباط با یکدیگر بوده‌اند: «قبل از کوروش»، «بعد از هخامنشیان»، «قبل از اسلام»، «بعد از اسلام»، «قبل از حمله‌ی مغول»، «بعد از حمله‌ی مغول»، «قبل از صفویه»، «بعد از صفویه»، «قبل از مشروطه»، «بعد از مشروطه»، «قبل از شهریور ۲۰»، «قبل از انقلاب ۵۷»، «بعد از انقلاب ۵۷».

حمله‌ی اعراب به ایران ساسانی، خلأ و گسستی در سرگذشت سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ما به‌وجود آورد به طول دو قرن. بعضی از مورخان پژوهشگر ما مانند جاودان‌یاد استاد زرین‌کوب، با دریغی سینه‌سوز، این فاجعه‌ی دردناک را «دو قرن سکوت» نام داده‌اند و برخی دیگر از آن جمله محقق گران‌قدر استاد محمد محمدی ملایری، با دیدی خوش‌بینانه‌تر بدان درنگریسته‌اند و به پشتوانه‌ای کندوکاو در تاریخ و زبان و فرهنگ ایرانی - اسلامی

دهقان و نقش او در

نگاهداشت و اشغال فرهنگ ایرانی

عزت‌الله فولادوند



- عربی و دست‌یابی به مدارک و اقوال مستند و معتبر، نظریه‌ی گسست و انقطاع و سکوت را نمی‌پذیرند، «این پنداری است نادرست و با واقعیات تاریخی ناسازگار، این از نوشته‌هایی برمی‌آید که تنها به یک‌سوی از تاریخ چشم گشوده و بر سوی آن دیگر آن چشم بسته‌اند.»^۲

چرا که او پیوندها و ریشه‌های مشترک قومی، فرهنگی، تاریخی، مذهبی و ملی ایرانیان را استوارتر و پایدارتر از آن می‌ماند که به زوال پادشاهی که برشده‌ی خواست اجتماعی همین جامعه می‌باشد، بنیان‌کن و نابود شود. فرهنگی که با گذشت سده‌ها و هزاره‌ها، در محدوده‌ی سرزمینی یگانه، و کاربرد زبانی واحد ذره‌ذره عناصرش را از آداب و رسوم و خلقیات و ثمنیات و آرمان‌های مشترک قومی و ملی فراهم می‌آورد و در جان و دل و ضمیر جامعه‌ی خود جریان و نفوذ می‌دهد و به قول سعدی: «بیرون نمی‌رود الا به روزگاران». چه‌گونه با شکست و زوال فرمان‌روایی، زاده و پرورده‌ی همان اجتماع - گیرم به‌عنوان یزدگرد ساسانی - نیست و نابود می‌شود، یا به گسست و سکوت و خاموشی دچار می‌گردد؟ چنین حادثه‌ای را باید شکست نظامی و سیاسی نامید، نه شکست هزیمت فرهنگی و اجتماعی و هنری: «بی‌گفت‌وگوست که در دوره‌هایی که این مردم از درون خود و برخاسته از فرهنگ خویش مردانی آگاه و توانا یافته و دولت‌هایی جامع و فراگیر پی افکنده‌اند خصایل ملی و فرهنگی ایشان هم جلوه و جلایلی روشن‌تر و گسترشی بیش‌تر داشته، ولی چنان نبوده که در غیبت چنان دولت‌ها و چنان دولت‌مردانی فرهنگ و تمدن ایشان هم از پوشش و تحرک بازماند و سیر تاریخی آن متوقف گردد.»^۳

استاد محمدی، این گسستگی یا سکوت و درنگ پایان ساسانی و آغاز چیرگی نظامی اعراب را برای ملت ما، عصر انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی می‌نامد، به کالبد نحیف و ناتوان و بی‌روح و رمق فرهنگ اعراب لباس اسلام درپوشیده.

این دوران را با وجود عقب‌نشینی و شکست در برابر قومی صحرائشین و به دور از فرهنگ، باید عصر دلیری و گستاخی و جان‌بازی و نماد و نمود تاریخ و فرهنگ آسیب‌ناپذیر و استحاله‌ناشدنی مردم ایران نامید.

عصری که مردم این آب و خاک به رهبری و سرداری دلیرمردانی چون ابومسلم، یعقوب لیث، استاد سیس، سنباد ابن مقفع، مازیار، بابک و نهضت شعوبیه و تلاش و مجاهدت اهل قلم و اندیشه، خواب راحت و عیش و تن‌آسانی را بر خلفاء عرب حرام گردانیده بود؛ بر پیشانی خونین تاریخ سرزمین ما نقشی فخرآمیز به یادگار رقم زده است.

برخی از ایران‌شناسان غرب بر این باورند که شکست حکومت ساسانی در مقابل یورش اعراب نومسلمان، صرفاً نظامی بوده است و نه امری بیش از آن، زیرا در همان دو قرن آغازین که به اشتباه سکوت فرهنگی و گسست و توقف تاریخی نامیده شده است، هرگز ایرانیان با آن فرهنگ غنی و پربار که خاصیت تحلیل‌کنندگی بسیار و جذب فرهنگ بیگانه را به اندازه‌ی لازم دارا می‌باشد، از تفکر و پویایی و چاره‌اندیشی و فرهنگ‌آفرینی باز نمانده‌اند، در خلق و خوی و سلوک اجتماعی و تاریخی اینان نیرویی نهفته است تسلیم‌ناپذیر در برابر سنت‌ها و تمدن‌آنان، نیرویی که هر مهاجم مسلح مغرور و خودکامه را به زانو درمی‌آورد و او و فرهنگش را در خود تحلیل می‌برد، و نیست و نابود می‌کند.

اگر خاورشناسی به نام ا. جی. براون می‌گوید: «به هیچ وجه صحیح نیست که به‌طور ضمنی برسانند که دو یا سه قرن که با فتح ایران به دست مسلمانان آغاز گردیده یک دوره‌ی خالی در زندگانی فکری مردم آن بوده است. برعکس این دوره قابل توجه فوق‌العاده و استثنایی است برای ترکیب کهنه و نو برای تبدیل صورت‌ها و تبادل افکار و به هیچ وجه یک دوره‌ی رکود یا مرگ نیست. درست است که از جهت سیاسی ایران چندی وجود ملی

مجزای خود را از دست داد ولی در میدان افکار به سرعت شروع کرد تقویتی را که نظر به لیاقت و زیرکی مردمش مستحق بود به دست آورد.»^۴ واقعیتی است انکارناشدنی.

کتاب «تاریخ و فرهنگ ایران، در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی» نوشته‌ی استاد محمدی، همه‌ی عناصر و عوامل و ابزارهایی را که در نگاه‌داشت تمدن و تاریخ و فرهنگ ملی ما نقش بنیادین و حیاتی داشته و سپس موجبات ابقاء و انتقال آن را در قالب زبان و فرهنگ ایرانی - اسلامی - عربی، فراهم آورده‌اند، و زمینه‌ساز استمرار و ماندگاری و تعالی آن در گستره‌ی جهانی شده‌اند با شور و شوق و دانشی تحسین‌برانگیز به تفصیل روایت می‌کند.

کتاب «تاریخ حقوق ایران» نوشته‌ی پروفسور سید حسن امین نیز ثابت می‌کند که نظام اداری و دیوانی و مالیاتی عهد ساسانی بدون کم و کاست و دست‌ناخورده مورد قبول و کارایی دستگاه خلافت قرار می‌گیرد. زبان پارسی نیز در حدود هفتاد - هشتاد سال با زنجیره‌ای از مقولات فرهنگی، سنتی و دیگر متعلقات جداناشدنی، به جای زبان عربی برای محاسبات مالیات و خراج و جزیه و ثبت و ضبط به کار گرفته می‌شود و از خطر زوال و فراموشی نجات می‌یابد.

گاه‌شماری حساب‌شده و دقیق و علمی ایران، در مقابل تقویم گردان و ناکارآمد اعراب، برتری خود را حفظ می‌کند و در امر وصول مالیات و خراج زمین‌های کشاورزی و دیگر وجوهات حکومتی در موعد و فصول ثابت مورد بهره‌مندی قرار می‌گیرد. به تبع کاربری این گاه‌شماری، اعیادی نظیر: مهرگان، سده، نوروز، باشکوه بسیار در میان ایرانیان برگزار و مورد استقبال خلافت و اعراب واقع می‌شود. تقسیمات منظم کشوری مربوط به دوره‌ی ساسانیان با همان راه و رسم حساب و کتاب و دخل و خرج و دیگر سلسله‌مراتب سیاسی و اداری، معیار و ضابطه‌ای می‌شود برای دستگاه بی‌تجربه‌ی خلفاء عرب.

مساحتی - میثری - مجدد زمین‌های مشمول مالیات کشاورزی، به کمک مهندسان و مساحان و کارشناسان تیزهوش و ورزیده‌ی ایرانی وسیله‌ی‌ای دیگر بود در انتقال فرهنگ ایرانی که در آثار مورخان عرب از همه‌ی این عوامل و عناصر پدیدآورنده‌ی تمدن و تاریخ اسلامی نامی برده نشده است.

هرچند پژوهشگران تاریخ معاصر از سر آرمان‌خواهی به شایستگی و توانایی و ژرف‌اندیشی از توطئه‌ی سکوت اعراب در قبالب نقش‌آفرینان و فرهنگ‌سازان ایران اسلامی امروزه پرده برداشته و سهم عظیم خود را در ایجاد این تمدن شگفت در معرض دید جهانیان قرار داده‌اند.

در این مقال، برای شناخت و تأثیر و نفوذ خاندان‌های کهن دهقانی که به «واستر یوشان»، «آزادگان» و «اهل بیوتات» نیز معروف بوده‌اند، و در گردآوری و نگاهبانی و ابقاء و انتقال فرهنگ و تمدن و سنت‌های باستانی ما به تمدن نوپای اسلامی نقش سرنوشت‌ساز داشته‌اند، به گوشه‌هایی از تاریخ ایران سرک می‌کشیم.

در این رهگذر بهتر آن بود که معانی گوناگون و کاربرد واژه‌ی «دهقان»، یا «دهگان» را از دهخدای سترگ بشنویم: «معرّب و مأخوذ از دهگان فارسی (ده + گان، پسوند نسبت) منسوب به ده و آن در قدیم به ایرانی اصیل، صاحب ملک و زمین، اعم از ده‌نشین و شهرنشین اطلاق می‌شده است. تخته‌قاپو، مردم حضری مقابل تازی و بری که بادیه‌نشین باشد، مقابل تازی، مقابل ترک، مقابل چادرنشین و بدوی. ایرانی، احتمال می‌رود که عربان که عربان ایرانیان را به سبب اشتغال به زراعت نداشتن عربان، دهقان نامیده‌اند (از الانساب سمعانی). ملک، حاکم، امیر، فرمان‌روا، مهتر ناحیه و سرزمین، مرزبان، مرزدار کنارتنگ رییس شهر یا ناحیه و قهران این ناحیت. را و اندر قدیم دهقان این ناحیت از ملوک ظوایف بودند:

«به موبد چنین گفت دهقان سغد / که برناید از خایه‌ی باز جغد»

جهان پهلوان بزرگ‌تر مرتبتی بوده است از بعد شاه و از فرود آن پهلوان و سپهبد، بر آن سان که اکنون «امیر گویند و امیر سپاه سالار و مرزبان صاحب طرفان را خوانده‌اند، و دهقان، رئیسان و خداوندان ضیاع و املاک، را اما ایرانیان مخصوصاً کسانی که از خاندان‌های اصیل دهقانان و شهرگان و مرزبانان و اسواران عهد ساسانی بودند باز می‌کوشیدند که رئیسی جهت خویش بیابند

چنین گفت گوینده دهقان چاچ / کز آن پس کسی را نبد تخت علاج
در برخی از ابیات، مراد زرتشتی است ندانی که دهقان ز دین کهن / نیچند چرا خام گویی سخن
جهان دیده دهقان یزدان پرست / چو بر باژ برسم بگیرد به دست

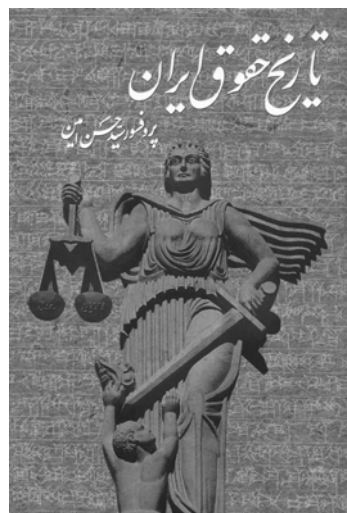
چون اکثر دهاقین، تاریخ پادشاهان عجم می‌دانستند، به معنی مورخ هم استعمال می‌شود و لهذا فردوسی و نظامی قصه را به پیر دهقان نسبت داده‌اند
چون ناقل اخبار و سنن و روایات ایرانی در آغاز اسلام دهقانانی ایرانی بودند حافظ روایات و اساطیر کهن ایرانی، از بردارنده‌ی روایات داستانی و تاریخی پیش از اسلام:

که دهقان ورا نام حیوان نهاد / چو از بخشش پهلوان کرد یاد.

سخن گوی دهقان چه گوید نخست / که تاج بزرگی به گیتی که جست»

بنابر آن چه آمد، دهقان: معنی روستایی، مالک زمین، صاحب فرهنگ، حاکم، امیر، مرزبان، رئیس شهر، ملوک طوایف، خاندان‌های اصیل، داننده‌ی آیین زرتشت، مورخ و راوی اسطوره و حماسه و آداب و سنت‌های باستانی را در بردارد. افراد و دودمان‌هایی با این ویژگی‌های گوناگون در تاریخ و سرنوشت مردم و پادشاهان و امیران می‌توانسته‌اند نقش کارآمد و سازنده‌ای داشته باشند. این طبقه از دوران هخامنشیان تا قرون نخستین اسلامی همواره در میان توده‌های وابسته به زمین و دام و در چشم

◆ ◆ ◆
**کتاب «تاریخ حقوق ایران»
نوشته‌ی پروفیسور سید
حسن امین ثابت می‌کند که
پس از شکست نظامی
ایران، اعراب نظام اداری و
دیوانی و مالیاتی عهد
ساسانی را بدون کم و
کاست و دست‌ناخورده مورد
قبول و کارآیی دستگاه
خلافت قرار دادند و
دهگانان و گهبندان ایرانی را
به سمت کارگزاران رسمی
به اداره‌ی نهادهای عمومی
کشور باقی گذاشتند...**



صاحبان قدرت و فرمانروایی دارای پایگاه بالا و ارج و احترام خاص بوده‌اند.

اینان به لحاظ خردمندی و تدبیر و مردم‌داری، مشکل‌گشای کشاورزان و روستانشینان بوده‌اند و در کار تنظیم و دریافت خراج و مالیات مشاور و دست‌یار شاهان و حکمرانان. می‌توان دوام پادشاهی ساسانی را مدیون نقش دو سویه‌ی این خاندان‌های کهن ایرانی دانست.

هر دودمانی از این قوم در ولایتی از ایران گسترده، کانونی بوده است برای گردآوری و پاسداری فرهنگ و سنت و تاریخ و ادب و هنر باستانی اقوام آریایی، هر دهقانی بنابر پایگاه و وظیفه‌ی اجتماعی و فرهنگی خود این مرده ریگ ارجمند را دست به دست و سینه به سینه به آیندگان واسپرده‌اند و هرگز در شعله‌وری چراغ و اجاق و آتشکده‌ی نیاکان سرزمین خود غفلت نورزیده‌اند.

اگر این دهقانان با آن گنجینه‌ی دانش و مدارک و اسناد مکتوب درباره‌ی افسانه‌ها و اساطیر و حماسه و تاریخ و دانسته‌های شفاهی و سینه به سینه حضور مؤثر نمی‌داشتند، برای گردآوری و نگارش پریشان‌گذشت ملت رنج‌آزموده‌ی ما در اواخر دولت ساسانی و دوران طلایی سامانی، باید به کدام سند و نوشته‌ی معتبر دیگر استناد کرد؟ به خطوط و نقوش ظروف فلزی و سفالی مدفون در آوار یورش عرب؟ به کتابخانه‌ها و کتاب‌های سوخته از تهاجم تازی؟ به خط و زبان از یاد رفته؟ به کتیبه‌ها و سنگ‌نیشته‌های میخی و آرامی و عیلامی آشنا - بیگانه بر سینه‌ی کوه‌ها؟ یا روایات مغرضانه‌ی مورخان یونانی و رومی؟

خدای نامه‌ها و شاهنامه‌های منثور و منظوم روزگار سامانی مثل شاهنامه‌ی ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سیهسالار خراسان - منبع مورد استفاده و استناد فردوسی در سرودن شاهنامه - به تلاش و کوشش و تدبیر این خاندان‌های شریف ایرانی گردآوری و خلق شده‌اند.

به راستی فردوسی توسی، دهقان زاده‌ی بزرگ، به تشویق و پشتیبانی و دل‌گرمی

دهقانان آزاده‌ی خراسان و کتب و دفاتر و خدای نامه‌های آنان، رنجی سی و پنج ساله را بر خود هموار کرد تا «شاهنامه» شناسنامه و سند هویتِ اسطوره‌ای - حماسی - پهلوانی - ملی و تاریخی ما را به خون دل بنویسد و آب ابد بخشد.

«استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود، از دیه‌ی که آن دیه را باژ خوانند و از ناحیت طبران است فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت، چنان که بدخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود»^۷

موقعیت اجتماعی و مکتب دهقانان در ولایات به حدی بوده است که گاه شاعران و اهل هنر و دانش را به خدمت می‌گرفته‌اند، چنان‌که فرخی سیستانی در آغاز جوانی خدمت‌گزار یکی از همین دهقانان بوده است.

«فرخی از سیستان بود طبعی به‌غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی، و چنگ تر زدی، و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان، و این دهقان او را هر سال دو یست کیل پنج منی غله دادی و صد درم سیم نوجی»^۸.

کسانی چون احمد سهل - از کارگزاران نصر بن احمد سامانی - افشین، مازیار، بابک، ابومسلم، ابن مقفع، طاهریان، سامانیان و برمکیان از خانواده‌های دهقانی برخاسته‌اند.

ایران‌شناس نامدار - کریستن سن - معتقد است که پس از سقوط و زوال دولت چهارصد ساله‌ی ساسانی، همه‌ی طبقات ممتاز و اعیان و اشراف و نجبا، نظیر روحانیان زرتشتی، اُسواران و جنگاوران و خانواده‌هایی که نفوذشان تا بدان‌جا بود که در مقاطعی از تاریخ شاه را از مقام پادشاهی برکنار و شاهزاده‌ی دیگری را به جای او بر تخت می‌نشاندند، آرام‌آرام در جامعه‌ی ممزوج از ایرانی و عرب به کلی تحلیل رفتند و نام و نشان‌شان از یادها زدوده شد، زیرا جز وبال و سربار بودن و اصراف و تفرعن برای مردم خود بهره‌ای نداشتند.

«طبقات نجبا رفته‌رفته در سایر طبقات توده فرو رفته، محو گردیدند و صفاتی که

موجب امتیاز آنان بود ضعیف شد، تسلط ایرانیان بر آسیای غربی مبنی بر سابقه‌ی سیاسی بود، که قرن‌های متمادی طبقه‌ی اشراف و روحانیون زرتشتی داشتند و همین سابقه‌ی سیاسی و روح بزرگ‌منشی ایرانیان قدیم بود که بنیان دولت بنی‌عباس شد. پاک‌ترین نمونه‌ی این اوصاف در دودمان برامکه جلوه کرد.

دولت‌های نخستین که پس از ضعف عباسیان در کشور ایران بر پای خاستند، همه‌ی بنای قدرت خویش را بر پاره‌های سوابق قدیم نهادند و دوره‌ی درخشان سامانیان، که نخستین جلوه‌ی روح ایرانی بعد از اسلام به‌شمار است، در واقع انعکاسی از عظمت ساسانی است. در این وقت، اگرچه قسمت اعظم طبقه‌ی نجبای ایران از میان رفته بود، دهقانان که به منزله‌ی تنه‌ی درخت اجتماعی محسوب می‌شدند، هنوز بر جای بودند. این صنف از مردم ایران یادگارهای باستانی و سابقه‌های پر افتخار قدیم را، در قلوب خود مشتعل و تازه نگاه می‌داشتند»^۹

از مطالعه‌ی تحقیقات استاد کریستن سن می‌توان دریافت که در جوامع طبقاتی ساسانی با آن قیود و مرزبندی‌های رخنه‌ناپذیر که اشراف، روحانیون، نجبا، شاه‌زادگان و سپاهیان و دبیران از امتیازات ویژه برخوردار بوده‌اند، دهقانان را در میان مردمان کشاورز و دامدار و شهرنشین ارج و قرب و احترام بسیار بوده است، زیرا افزون بر نگاهیانی مرده ریگ فرهنگ و تاریخ ملی و آگاهی به سرگذشت بزرگان و دانایان پیشین، واسط و حایلی استوار و مطمئن بوده‌اند بین توده‌های ولایات با امیران و صاحب منصبان حکومت امیران و سردارانی که علیه عرب و به سائقه‌ی دست‌یابی به فرمان‌روایی، سر به شورش برمی‌داشتند، یا مانند سامانیان اصالتاً از خاندان‌های کهن بودند، یا برای پیش‌برد مقاصد سیاسی و نظامی، خود را به یکی از دودمان‌های اصیل مورد قبول ایرانیان منسوب می‌داشتند، مانند بابک، مازیار، طاهریان، آل‌بویه، آل‌زیار. زنده‌یاد استاد صفا را عقیده بر این است که

این دودمان‌های کهن ایرانی تا اوایل قرن پنجم هجری در امر فرهنگ و سیاست حضور فعال داشته‌اند و از میان آنان مردانی اهل سیاست و دانش برخاسته‌اند هر یک مصدر و منشأ امور مهمّ سیاسی و علمی:

«این خاندان‌ها در امور سیاسی و خدمات علمی دخالت داشته و از میان‌شان رجال رجال بزرگ برمی‌خاسته‌اند.

جغرافیایونیسان و جهانگردان قرن چهارم از هادات خوب ایرانیان احترام به اهل «بیوتات» قدیم را دانسته و نام عده‌ای از آن خاندان‌ها را ذکر کرده‌اند، که از عهد یعقوب لیث به بعد در خدمات مهمّ دیوانی شرکت و دخالت داشتند، همراه بزرگ‌داشت این خاندان‌ها نگاهداشت سلسله‌ی انساب و اثبات شرف نسبی در میان ایرانیان این دوره اهمیت داشت و برخی از خاندان‌ها می‌کوشیدند نسب خود را چنان‌که بوده یا ادعا می‌کرده‌اند حفظ کنند»

و غیر از این دسته خاندان‌های متعدد طبقه‌ی «دهقانان» را باید ذکر کرد که تا اوایل قرن پنجم هنوز به وفور در ایران خاصه در خراسان و ماوراءالنهر باقی مانده و همه‌ی رسوم و آداب خود را نگه داشته بودند»^{۱۰}

منزلت فرهنگی و اجتماعی خاندان‌های اصیل ایرانی در همه جای تاریخ این سرزمین به احترام و ارجمندی یاد شده است، چندان که شاهان ساسانی با دخالت مؤثر این طبقه‌ی دارنده‌ی نوفذ کلام و تأثیرگذار به استحکام و انسجام پایه‌های فرمان‌روایی خود در افزودند و از اعزاز و قدرشناسی نسبت به آنان فروگذار نکردند: «از میان خاندان‌های کهن ایرانی هفت خاندان شأن و اعتباری بیش از دیگران داشتند و خاندان ساسانی یکی از آن‌ها بود و به همین سبب آن‌ها را خاندان‌های ممتاز گفته‌اند و در عربی «البیوتات السبعه» نوشته‌اند»^{۱۱}

گاه از عقاید پژوهشگران چنین برمی‌آید که این دودمان‌های اصیل به اعتبار علاقه و دل‌بستگی توده‌های مردم به زبان و سنت و معارف باستانی و سرباز زدن از پرداخت

خراج به اعراب و دست‌یابی به استقلال سیاسی در ایجاد جنبش‌ها و کانون‌های آگاهی بخش ضدّ عربی نقش کارساز و بنیادی داشته‌اند:

«به‌نظر آی، اُرانسکی، عرصه‌ی شعر، نخستین میدانی بود که زبان عربی در برابر فارسی عقب‌نشست نهضت اکثریت خلق، دوشادوش طبقه‌ی اشراف، با وارد ساختن زبان فارسی در زندگی اجتماعی و فرهنگی پاسخ‌گوی عمیق‌ترین حوایج اجتماعی و تمنیات مردم ماوراءالنهر و خراسان و غرب ایران بود سران اشراف با پیروی از تمایلات مردم برای حفظ آزادی و استقلال ایران و خودداری از پرداخت خراج به خلفا جنبش‌های ملی را تقویت کردند.»^{۱۲}

به‌نظر اشیپولر، صاحبان ثروت و تجارت اواخر عهد ساسانی در آغاز، نفوذ چندانی بر دستگاه خلافت نداشتند، امّا به برکت پذیرش و اجرای نظام سیاسی، اقتصادی و اداری عهد ساسانی از سوی اعراب، طبقه‌ی دهقانان برخوردار از دانش و تدبیر و هوشمندی، با کنار آمدن با اسلام و خلافت راهی برای بقا و نفوذ و رسوخ خود در نظام حاکمیت تازه باز کردند. عمر دومین خلیفه پس از طرد و راندن اعیان و اشراف و شاهزادگان ساسانی، دهقانان را با بخشیدن زمین و پرداخت وجوهی از بیت‌المال برتری داد و آنان را به مشاورت و معاونت در امور کشاورزی و دریافت خراج و مالیات مترتب بر کشت و زرع مأموریت داد، اینان در فارس و دیگر ولایات ایران متنفّذ بوده‌اند، بعضی افراد عرب‌تبار نیز با فراهم آوردن مال و مکت و زمین‌های کشاورزی در ردیف دهقانان ایرانی قرار گرفتند. «در میان آنان مهم‌ترین مقام‌های اداری تقسیم می‌شد، از ریاست پایین‌ترین واحد اداری تا حکمرانی ولایات در دست آنان بود»^{۱۳}

با وجود آن‌که دولت سامانیان خود پرورده و برخاسته‌ی از همین خاندان‌های کهن محسوب می‌شد، ولی امیران سامانی به خاطر حفظ موقعیت بلامنازع خویش نه تنها به نیرومندی و پایداری طبقه‌ی دهقان

◆ ◆ ◆

فردوسی توسی، دهقان‌زاده‌ی بزرگ، به تشویق و پشتیبانی و دلگرمی دهقانان آزاده‌ی خراسان و کتب و دفاتر و خدای‌نامه‌های آنان، رنجی ۳۵ ساله را بر خود هموار کرد تا شاهنامه، شناسنامه و سندیت هویت اسطوره‌ای - حماسی - پهلوانی، ملی و تاریخی‌مان را به خون دل بنویسد و ابدیت بخشد.



تمایلی نشان نمی‌دادند بلکه در تضعیف و گم‌نامی آنان نیز می‌کوشیدند امّا: «در نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری خاندان‌های دهگان مجدداً بر امور تسلّط بسیار یافتند و با این نفوذ، آراء آنان، جهان‌بینی آنان و زبان آنان به‌عنوان معیار، در سرتاسر خراسان تثبیت شد.»^{۱۴}

در دوران فرمان‌روایان سلجوقی و قراخانیان نفوذ دهقانان در پوشش قدرت ترکان موجب آن شد که همه‌ی زبان‌ها و لهجه‌های دیگر به نفع رشد و نمو و ترویج زبان فارسی کنار روند و همین اشاعه‌ی زبان و پذیرش آن در میان توده‌های ایرانی، تفاهم و یک‌سان‌سازی طبقات را به‌وجود آورد و به دنبال آن طبقه‌ی ممتاز و برجسته‌ای از ایرانیان در حکمرانی بر اعراب پیشی گرفت. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- جوان‌بخت، مهرداد، *اگرهای تاریخ ایران*، نشر آموزه، اصفهان، ۱۳۸۰، ص ۱۵.
- ۲- محمدی‌ملابری، محمد، *تاریخ و فرهنگ ایران*، جلد اول، انتشارات یزدان، تهران، ۱۳۷۲، ص ۷.
- ۳- محمدی‌ملابری، همان، ص ۷.
- ۴- نصر، تقی، *ابدیت ایران*، سال ۱۳۵۰، مقاله‌ی ۱، ج۱، براون، ص ۲۴۲.
- ۵- امین، سیدحسن، *تاریخ حقوق ایران*، انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۰ و صص ۲۴۸-۲۳۹.
- ۶- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، ج ۷، ص ۹۹۵۳.
- ۷- نظامی‌عروضی، احمد، *چهار مقاله*، به اهتمام دکتر محمد معین، ابن‌سینا، چاپ هفتم، ص ۷۵.
- ۸- نظامی‌عروضی، همان، ص ۵۸.
- ۹- کریستن سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه‌ی رشید یاسمی، ویراستاری حسن رضایی باغ‌بیدی، ناشر: صدای معاصر، ص ۳۶۷ و ۳۶۸.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ج اول، چاپ سوم، ص ۶۳.
- ۱۱- محمدی، پیشین، ص ۳۱۹.
- ۱۲- اشیپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه‌ی مریم احمدی، انتشارات علمی، صص ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸ و ۲۸۱.
- ۱۳- محمدی، پیشین، ص ۳۱۹.